

ندارند. خانم‌ها در حمام اثار دانه کرده، شربت خنک و گاهی غذا می‌خورند.»<sup>(۱)</sup>

در دوره قاجار مشخصات زیبایی زنان با دوران اخیر اختلاف دارد، در عصر قاجار زن زیبا زنی بود که گیسوان سیاه و بلند و ابروانی پهن و پیوسته و چشمانی سیاه و دهانی کوچک و لبانی نازک داشته باشد.

در این دوره گیسوان زنان بدکار را می‌بریدند و گیسو بریده عنوانی بود که به زنان بدکار می‌دادند. امروزه خانم‌ها با پرداخت مبلغی، گیسوان خود را کوتاه می‌کنند و اگر ابروان پهن و پیوسته داشته باشند آنرا باریک و غیر پیوسته می‌نمایند، در صورتیکه در دوران گذشته ابروان باریک و غیر پیوسته را با وسه پهن می‌کردند که مورد توجه باشند. در این دوره ابروان پهن خانمها را شعرا به خنجر تشبیه می‌کردند ولی در حال حاضر ابروان باریک را باید به سوزن تشبیه کرد.

دهان کوچک در گذشته مطلوب بود و شعرا اشعار زیادی درباره آن می‌سرودند و آنرا به غنچه و چشم خروس تشبیه می‌کردند، ولی امروز لب‌های کلفت و دهان‌های گشاد طرفدار دارد.

تشبیه دهانت نتوان کرد به غنچه هرگز نبود غنچه بدین تنگ دهانی

\*\*\*

لب از لبی چو چشم خروس ابلهی بود برداشتن به گفته بیهوده خروس  
زنهای لاغر اندام که امروز مطلوب است در عصر قاجار مورد توجه نبودند و به زنهائی که چاق  
نبودند می‌گفتند لاغر و مردنی.

شعرا در ادوار مختلف درباره گیسوان بلند و سیاه و زیبایی چشم و لب و خال چهره و اندام و  
چهره معشوق خود اشعار زیادی سروده‌اند که بعضی از آن اشعار در زیر نوشته می‌شود.

خنده جام می و زلف گره گیرنگار ای بسا توبه که چون توبه حافظ به شکست

\*\*\*

کمند زلف بتی گردنم به بست به موئی چنان کشید که زنجیر صدعلاقه گسستم

\*\*\*

دل در اندیشه آن زلف گره گیرافتاد عاقلان مژده که دیوانه به زنجیرافتاد

\*\*\*

بردل از زلف چو زنجیر تو دارم بندی نه چنان بسند که آنرا بگشاید پندی

دل من مایل آن زلف بلند آمده است این چه دیوانه که خود مایل بند آمده است

\*\*\*

گر سر زلف تو پرچین گره گیر نبود دل دیوانه ما بسته به زنجیر نبود

\*\*\*

خم زلفین تو چوگان و زرخدان تو گوی به چنین گوی چه نیک است چنین چوگانی

\*\*\*

چه خوش صید دلم کردی بنام چشم مست را که کس آهوی وحشی را ز این خوشتر نمی گیرد

\*\*\*

چشمست بدست یاری مژگان و ابروان هر جا دلی گذشت به تیرو کمان زدند

\*\*\*

غلام نرگس مست تو هوشیارانند به بند دانه و دامت چو من هزارانند

\*\*\*

خوش است چشم به چشم تو و نگاه نهانی رسالت دل و جان سوی هم زرار نهانی

\*\*\*

نازم آن چشم سیه کز یک نگاه آشنا مردم آگاه را از خویشش بیگانه کرد

\*\*\*

من ندانم به نگاه تو چه رازی است نهران که من آن راز تو آن دیدن گفتن نتوان

چو بسوم نگری لرزم با خود گویم که جهانی است پر از راز بسویم نگران

\*\*\*

گفتم که از چه دانه فتد مرغ دل به دام خندان شد و اشاره به خال سیاه کرد

\*\*\*

فریب خال لبش خوردم و ندانستم که دام کرده نهران در قفای دانه خویش

\*\*\*

دانه فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه هر دو جانسوزند اما این کجا و آن کجا

\*\*\*

به خال کنج لب یار گفتم از چه سیاهی جواب داد که عریان در آفتاب نشستم

\*\*\*

بطور خلاصه در دوران معاصر دیگر چاق بودن زلف بلند تابدار، لب باریک، خال کنج لب، دهان کوچک از مشخصات زیبایی نیست، در گذشته دهان خانمی زیبا بود که وقتی می‌خندید دندانهایش پیدا نشود ولی امروز دهانهای گشاد مورد توجه است بطوریکه بعضی‌ها وقتی می‌خندند معده آنها نیز دیده می‌شود!

در دوره قاجاریه نظر و عقیده دختر در انتخاب شوهر مورد توجه نبود، او مجبور بود نظر پدر و مادر را خواه ناخواه بپذیرد. گاهی یک دختر چهارده ساله را به ازدواج یک مرد هفتاد ساله در می‌آوردند، در این موارد وضع مالی و موقعیت اجتماعی مرد مورد نظر بود نه عقیده و نظر دختر. در موقع خواستگاری بیشتر بحث و گفتگوها بر سر میزان مهریه و جهاز دختر بوده است و به مسائل دیگر توجهی نداشتند. در این مورد لطیفه‌ای به نظم رسیده که در زیر می‌نویسم.

ملانصرالدین گاوش را برای فروش به بازار برده بود ولی مدتی گذشت و خریداری پیدا نشد یکی از دوستانش به او گفت اگر میخواهی گاو را بخرند بگو گاو آبستن است و تا دو ماه دیگر یک گوساله می‌زاید، ملانصرالدین به مردم گفت که این گاو آبستن است، در نتیجه گاو را خریدند. پس از فروش گاو به خانه آمد دید برای دخترش خواستگار آمده و در خصوص میزان مهریه اختلاف پیدا شده است ملانصرالدین برای اینکه خواستگاران با مهریه پیشنهاد شده موافقت کنند گفت دختر من علاوه بر اینکه هنرمند و خانه‌دار است، آبستن هم هست او به خیال اینکه گاو آبستن را خریدند، خواستگاران هم با میزان مهریه مخالفت نخواهند کرد.

در حال حاضر وضع کلی تغییر کرده و دختران بیشتر با میل و نظر خود شوهر انتخاب می‌کنند، البته نظر پدر و مادر را تا حدودی رعایت می‌نمایند مگر اینکه احتیاج نداشته باشند.

در دوران قاجاریه دختران قبل از ازدواج با پسران ارتباطی نداشتند، ولی امروزه اغلب دختران با پسران روابط دوستانه دارند و در مراکز آموزشی با روحیه هم آشنا می‌شوند و از میان آنها اگر بتوانند شوهر خود را انتخاب می‌کنند.

پسری یا دختری ازدواج کرده بود، پس از انجام مراسم داماد از عروس پرسید قبل از ازدواج با من آیا با پسری آشنائی و رابطه داشته‌ای، دختر به فکر فرو رفت داماد خیال کرد که اوقات عروس از این پرسش تلخ شده به او گفت من منظوری از این سوال نداشتم که شما اوقات تلخ شد و در فکر فرو رفتید، عروس گفت من پسرانی را که با من دوست بودند می‌شمردم.

در دوران قاجاریه زنان وضع مناسب و شایسته‌ای نداشتند و رفتار شوهران با آنها منصفانه نبوده است، آنها به خانه‌داری و بچه‌داری سرگرم بودند و اوامر شوهر را بدون چون و چرا اجرا می‌کردند و

بعضی از مردان در بعضی مواقع از ضرب و شتم و اهانت به زنان خودداری نمی نمودند، و آنها چاره‌ای جز تحمل خشونت و محرومیت‌ها را نداشتند.

به یاد دارم زمانی که در یکی از شهرها خدمت نظام وظیفه را انجام می‌دادم با سه افسر وظیفه هم خانه بودم روزها سربازی که از دهان اطراف بود برای انجام کارهای خانه می‌آمد، یک روز من از او پرسیدم آیا زن و بچه داری، جواب داد زن و هفت بچه دارم و تا بحال سه بار ازدواج کرده‌ام پرسیدم در حال حاضر سه زن داری گفت دو زن مرده‌اند، پرسیدم به چه علت مرده‌اند، جواب داد خودسر بودند و اطاعت نمی‌کردند من آنها را کشتم، به زن سوم هم گفته بودم نان به پزد چون تنور را آماده نکرده بود با چماق یک پای او را شکستم دفعه دیگر که او را بزخم خواهد مرد و زن دیگر می‌گیرم او می‌گفت اگر در ده ما زن بمیرد برای مرد ننگ است باید زن را کشت. من گفتم که شماها وحشی هستید و کارهای شما دور از انسانیت است، پرسید مگر شما نسبت به زنها رویه‌ای دیگری دارید، گفتم ما ازدواج می‌کنیم اگر زن مریض شد و قابل معالجه نبود خواهد مرد آنوقت ممکن است با زن دیگر ازدواج کنیم، پرسید اگر زن شما بعد از ازدواج مریض نشد و نمرد و سالهای زیاد زنده بود چه می‌کنید، گفتم ما انتظار مرگ زن خود را نداریم، شما وحشی هستید که زنها را می‌کشید.

سرباز گفت چطور ممکن است یک مرد در تمام عمرش فقط با یک زن زندگی کند. همانطور که من از رویه او تعجب می‌کردم او هم رویه ما به نظرش عجیب می‌آمد.

بعد از دوران قاجاریه به علل مختلف تغییرات زیادی در امور اجتماعی به خصوص در وضع زنها به وجود آمد دختران به دانشگاهها راه یافتند و کم‌کم به مقام وزارت و وکالت مجلس و استادی دانشگاه نایل گردیدند و مقام زن در جامعه بالا رفت و همدیف مردان گردید.

شاید در بعضی از دهان دور افتاده هنوز روابط بین زن و شوهر مثل گذشته حاکی از حاکمیت مرد و محکومیت زن باشد.

آداب و رسوم هر جامعه‌ای در زمانها و مکانهای مختلف دارای مشخصات خاصی است که با آداب و رسوم جوامع دیگر شباهتی ندارد و هر دسته‌ای تصور می‌کنند که رویه آنها صحیح است و دیگران گمراهند، با توجه به این موضوع روشن می‌گردد که مشخصات خوبی و بدی قراردادی است و در هر جامعه شکل و مفهوم خاص دارد.

به یاد دارم در ایامی که انجام خدمت وظیفه می‌کردم، گردان ما برای انجام ماموریتی به کاهیاران فوستاده شد هر یک از افسران در خانه یکی از ساکنین اقامت کردند، من هم در خانه‌ای سکونت داشتم. روزی از صاحبخانه پرسیدم از زندگی راضی هستی گفت نه، پرسیدم چرا، گفت صبح چای

می‌خورم و به بازار می‌روم و خرید و فروش می‌کنم، ظهر به منزل می‌آیم پس از خوردن نهار استراحت می‌کنم باز به بازار می‌روم و شب به خانه برمی‌گردم، شما این زندگی را خوب می‌دانید؟ گفتم پس به نظر شما زندگی خوب چگونه است، گفت انسان با تفنگ پشت تخته سنگ به‌نشیند شخصی را که از جاده می‌گذرد با تیر بکشد و اموالش را بردارد، شب برود دختر یکی را بدزدد و امثال این کارها، گفتم دیگری هم دختر یا زن تو را خواهد برد یا پسر تو را خواهد کشت، گفت زندگی همین است و این زد و خوردها لذت بخش و زندگی واقعی است.

او تعریف می‌کرد که در ده ما وقتی برای خواستگاری می‌روند از داماد می‌پرسند تا بحال چند نفر را کشته‌ای اگر آدم نکشته باشد به او زن نمی‌دهند و می‌گویند ترسو است، جسارت و شهامت ندارد.

بهر حال همانطور که در بالا ذکر شد آداب و رسوم مختلف است و هرکس خیال می‌کند از دیگران بهتر فهمیده است و با عقاید و آداب دیگران موافق نیست.

## الغذیه

## اغذیه

«دست پخت ایرانیان بسیار لذیذ و مطبوع است و از بعضی جهات از غذاهای اروپایی بهتر است. ایرانیان نیز مانند اروپائیان به غذای خاصی که رنگ ملی دارد علاقه‌مندند. این غذاها بیشتر قسمت اصلی و یا تنها قسمت غذای آنان را تشکیل می‌دهد. این غذاها، پلو نام دارد و عبارت از برنجی است که با مهارت تمام پخته می‌شود و روغن یا کره داغ روی آن می‌دهند، اما پختن پلو مهارت زیادی لازم دارد. به قول خود ایرانیان در میان صدها آشپز ماهر، دو نفر پیدا می‌شود که بتوانند پلو حسابی بپزند. پلو انواع و اقسام مختلفی دارد، بیشتر در منزل بزرگان پنج تا شش نوع آن بر سر سفره می‌آید. کشمش و گردو و دانه انار، پسته و بادام و زعفران و دارچین و وانیل و سبزی‌های مختلف و غیره نیز گاهی در تهیه پلو به کار می‌رود. ایرانیان سوپ نمی‌خورند ولی آبگوشت مخصوصی از گوشت گوسفند یا مرغ به نام «شوربا» درست می‌کنند. باید به صراحت تمام بگویم که من در اروپا سوپی به لذت (شوربا) نخورده‌ام.

غذای دیگر ایرانیان خورش‌های مخصوصی است که با گوشت گوسفند و پرندگان و میوه‌های خشک تهیه می‌شود. ایرانیان تکه‌های گوشت ادویه زده را به سیخ کشیده و آنرا روی آتش می‌نهند غذایی که به این طریق به دست می‌آید کباب است که بسیار باب طبع آنان است. آنها مخصوصاً به کباب گوشت شکار، مثل گوزن و بزکوهی علاقه مفرطی دارند. ایرانیان گوشت گاو و گوساله را نمی‌خورند. این گوشتها خاص مسیحیان و از این رو تهیه آن دشوار است. کبک و قراول در ایران فراوان است و بیشتر سفره دولتمردان را رنگین می‌سازد. ایرانیان خوردن گوشت خرگوش را مکروه می‌دانند.

کشوری نمی‌توان یافت که سبزی خوردن آن در لطافت و عطر و طعم به پای سبزی‌های ایرانی برسد. با این حال مردم این کشور علاقه‌ای زیاد به سبزی خوردن ندارند. صبحانه ایرانیان بسیار ساده و عبارت از سرشیر مطبوعی بنام (قیماق) است. گاهی از تخم مرغ یا نیمرو استفاده می‌کنند، ولی هرگز گوشت به عنوان صبحانه به کار نمی‌رود. اما همواره بر سر سفره، ماست که نوعی شیر ترشیده و یکی از لبنیات مورد پسند مردم آسیا است، دیده می‌شود. گاهی برای ملایم کردن مزه ترشی آن، کمی عسل بر آن می‌افزایند. ایرانیان به خوردن میوه‌های لذیذ و پر برکت درختان کشور خویش که گاهی شاخ آنها از پرباری سر بر زمین می‌نهد، علاقه خاصی دارند. آنها خربزه و مخصوصاً هندوانه را

که در آذربایجان قارپوز نامیده می‌شود، با میل تمام می‌خورند. طبیعت این میوه‌ها تب‌آور است اما تعجب اینجاست که ایرانیان نه تنها از افراط در خوردن این میوه‌ها ناراحت نمی‌شوند، بلکه هنگام ابتلاء به تب‌های التهابی نیز به تجویز پزشکان این میوه‌ها را به عنوان داروهای مسکن، به کار می‌برند. خود نگارنده تجربه عالی و شگفت‌آوری در این زمینه دارد.

انگورهای ایران بسیار ظریف و زیبا و خوش طعم است و بسیار زود می‌رسد و انواع مختلفی از آن دیده می‌شود. در تبریز سی و دو نوع انگور و از آن جمله چهار نوع انگور بی‌دانه به بار می‌آید. آنها به هنگام صرف غذا جز (شربت) نوشابه‌ای نمی‌نوشند. شربت انواع مختلف دارد که از مخلوط قند آب کرده با میوه‌ها و عطریات تهیه می‌شود. خوردن شربت تمشک و توت فرنگی و لیمو و دارچین و گل سرخ و یا سمن و غیره بسیار متداول است. اما طبقات متوسط مردم که دستشان از چنین نوشابه‌های گوارا کوتاه است، معمولاً به شربت قند یا عسل، کمی سرکه اضافه می‌کنند و آنرا (سرکه شیر) می‌نامند.<sup>(۱)</sup>

### ضیافت‌ها و آداب غذا خوردن

«ایرانیان بسیار مهمان نواز و در عین حال اهل خودتمایی هستند. از این رو بیشتر از دوستان و آشنایان خود با شکوه خاصی پذیرایی می‌کنند. هنگامی که یکی از بزرگان به افتخار کسی ضیافت می‌دهد نه تنها آن شخص، بلکه همه اهل منزل وی را از کوچک و بزرگ و خدمتکار و هم‌چنین عده زیادی از آشنایان خود را دعوت می‌کند. رضایت میزبان فقط وقتی حاصل است که اطاق غذاخوری پر از مدعوین گردد و علاوه بر صرف غذا، وسائل تفریح مهمانان نیز برای سراسر روز تامین می‌شود. اطاق غذاخوری، اطاق بزرگ مستطیل شکل است، که مهمانان دور تا دور آن پای دیوارها روی فرشهای نمدی به شکل نیمدایره‌ای می‌نشینند. صاحب خانه در یکی از دو انتهای نیمدایره قرار می‌گیرد، تا به خوبی ناظر مهمانان باشد. طرز نشستن ایرانیان بر زمین با ترکها تفاوت دارد. در اینجا مثل معروف (عادت طبیعت ثانوی است) مصداق پیدا می‌کند. بنظر من هیچ جوان ۲۰ ساله‌ای که به طرز نشستن ایرانیان خو نگرفته است، نمی‌تواند بیش از نیمساعت بمانند آنان بر زمین بنشیند، اما ایرانیان چه بسا که از صبح تا شام به همان ترتیب بدون احساس خستگی به یک جا می‌نشینند. من قریب سه سال کوشیدم تا این شیوه را فراگیرم، ولی در هر بار نتوانستم بیش از پنج دقیقه به این

شکل بر زمین بنشینم.

وقتی یکی از ایرانیان وارد مجلس می‌شود اگر حق نشستن داشت به یک نظر جای خود را در میان دیگران می‌یابد و هرگز از مقام خود تجاوز نمی‌کند.

به هنگام ظهر سفره‌های قلمکار بزرگی جلو مهمانان پهن می‌کنند. آنگاه پنج شش نفر خدمتکار آفتابه لگن مسی سفید شده می‌آورند. مهمانان دست راست را شسته و با دستمال خود خشک می‌کنند. سرانجام جلو هر دو نفر از مهمانان به ترتیب درجات، دوری‌های بزرگی از شیرینی و نقل و نبات و میوه می‌گذارند. نخست نان‌های پهن را با یک بشقاب خالی برای هر نفر بر سر سفره می‌گذارند و بعد غذاهای مختلف را می‌آورند و یا قبلاً غذاها را می‌چینند. بعد مهمانان را دعوت به نشستن می‌کنند. ایرانیان با دست راست لقمه بر می‌دارند. از بکار بردن قاشق و کارد و چنگال بی‌خبرند، ولی با همین یکدست در پاره کردن گوشت و لقمه برداشتن، مهارت کافی دارند.

طرز غذا خوردن ایرانیان که روی زمین می‌نشینند نه تنها راحت نیست، بلکه بسیار خسته کننده است و تنها در اثر تمرین طولانی می‌توان بدان خو گرفت. در ایران استفاده از لیوان و گیللاس بلوری متداول نیست. نوشابه‌ها را در قدهای بزرگی ریخته و کنار آن قاشق‌های چوبی ظریف و زیبایی که دسته آنها طویل است بر سر سفره می‌گذارند. در هر قده قاشقی وجود دارد ظرفیت قاشق‌ها متفاوت است. قاشق‌های چوبی معمولی گنجایش یک گیللاس بزرگ دارد و ظرفیت آنها گاهی تا دو برابر این میزان نیز می‌رسد. صرف غذا قریب یکساعت یا کمتر طول می‌کشد. پس از آن دوری‌ها را با دقت و مهارت طوری جمع می‌کنند که چیزی از آن بر روی فرش نریزد. سرانجام خدمتکاران با آفتابه لگن که آب گرم دارد، سر می‌رسند و مهمانان یکایک دست راست خود را شسته و با دستمال خود آن را خشک می‌کنند. در این حال قهوه و قلیان می‌آورند.»

## قهوه و قلیان

«قهوه در ایران نیز معمول است و ایرانیان قهوه را به مانند اروپائیان می‌جوشانند ولی به جای آنکه آن را بگذارند ته نشین شود مرتباً قهوه جوش را به شدت تکان می‌دهند تا تفاله قهوه با مایع در هم آمیزد. به این ترتیب وقتی قهوه را در فنجان می‌ریزند، به مایع خیلی غلیظی شباهت دارد. ایرانیان قهوه را بدون قند و در فنجانهای کوچک چینی بدون نعلبکی صرف می‌کنند. به جای نعلبکی از زیر فنجان‌های نقره‌ای کوچک استفاده می‌نمایند. شرط ادب آنست که در میان جمع به مشخص‌ترین افراد توجه داشت و هرگز فنجان قهوه را پیش از وی خالی نکرد و به دست پیش خدمت نداد. ایرانیان



قهوه را بسیار دوست دارند. گمان نمی‌رود که در میان اشراف کشور کسی را بتوان یافت که روزی چند بار قهوه نخورد.<sup>(۱)</sup> تهیه قهوه در ایران بسیار آسان و ارزان است. مردان دولتمند به هنگام سفر، گرد قهوه کوبیده را در قهوه‌دان‌های مخصوصی به همراه می‌برند. مقداری عسل نیز بدان افزوده و به این ترتیب مربائی از آن تهیه می‌کنند. طعم این مربا چندان زنده نیست. مرد مسافر با قاشق به مانند شکلات از آن می‌خورد و گاهی کمی نیز تریاک به آن می‌افزاید. در اینصورت معجونی به دست می‌آید که به مقدار کم به عنوان نشئه‌آور به کار می‌رود.

ایرانیان هوس قریب دیگری نیز جز صرف قهوه دارند و آن قلیان کشیدن است. قلیان چپق مخصوصی است که از چند قسمت مختلف، سر قلیان، بدنه، تنگ و نی‌ها تشکیل می‌شود. دو سوم سر قلیان را با قطعات ذغال پر کرده و آنرا بالای تنه قلیان که خود بر تنگی قرار دارد می‌گذارند. در وسط تنه قلیان سوراخی تعبیه شده که به لوله‌یی متصل است.

برای چاق کردن قلیان، مقداری آب که گاهی آمیخته با گلاب است، درون تنگ می‌ریزند. مقدار آب باید فقط تا حدی باشد که موقع مکیدن لوله میانی قلیان، آب با استفاده از خاصیت تلمبه به دهان نیاید.

وقتی مقدار آب به حد معین بود و به هنگام مکیدن نی قلیان، فقط هوا از آن خارج شد، مقداری تنباکو در سر قلیان ریخته و روی آن آتش می‌گذارند. آنگاه بادگیری که به شکل مخروط ساخته شده است روی آن می‌نهند. وقتی که سر قلیان آماده شد آن را بالای تنه قلیان نصب می‌کنند بدین ترتیب قلیان آماده می‌شود. اشخاص مشخص بیشتر خود قلیان چاق نمی‌کنند بلکه نوکران آنها پس از آماده کردن قلیان آن را به لوله ماریج و نرمی که انتهای آن بلوری است وصل می‌کنند. و به دست آن شخص می‌دهند.

قلیان کشیدن نیز آداب خاصی دارد. وقتی قلیان چاق شد (یعنی آماده شد) آن را به مشخص‌ترین افراد مجلس تعارف می‌کنند و او نیز با پذیرفتن این تعارف و زدن چند پک به قلیان، طرف را قرین افتخار می‌سازد. صاحب خانه نخست پکی به قلیان می‌زند و آن را به مهمان می‌دهد. به این ترتیب قلیان دست به دست به انتهای تالار می‌رسد، البته هرکس جز چند پک کوتاه به قلیان نمی‌زند.

وسائیل و قطعات قلیان در زمره اشیاء تجملی است و بعضی بدون آن که لعل و جواهری روی

آن باشد صد تا صد و پنجاه تومان ارزش دارد. سرقلیان‌های طلا با نقش‌های زیبا و میناکاری شده که ایرانیان مهارت کاملی در ساختن آن دارند بسیار گرانقیمت است.

قلیان پادشاه ایران که در روزهای سلام از آن استفاده می‌کند، پوشیده از مروارید و الماس و زمرد و زبرجد و به گفته برخی ارزش آن بالغ بر دو میلیون مارک است.

قلیان بر دو نوع است: قلیان شهری و سفری. کوزه قلیان‌های سفری بجای بلور از چرم مزین به طلا و میناکاری ساخته می‌شود قلیان‌های شهری از سفال و چینی و بلور است.<sup>(۱)</sup>

## حرمسراها

### حرمسراها

«حرمسراها بنای مجزا و مستقلی است که با دیوارهای بلند محصور شده است، زنان و کودکان در حرمسرا بسر می‌برند، ولی تصور بعضی که حرمسراها را چون زندانهای وصف می‌کنند عاری از حقیقت است.

حرمسرای ثروتمندان به بهشت روی زمین شباهت دارد. زیرا گذشته از زنان زیبایی که در آن بسر می‌برند و هریک از آنها می‌کوشند طرف توجه همسر ثروتمند قرار گیرند. حرمسرا آکنده از اشیاء و اثاثیه تجملی و گرانبها و خوشایند است.

حیاط‌های بزرگی حرمسرا را از محل سکونت مردان مجزا می‌دارد. باغ‌ها و باغچه‌های پرگل و سبزه، حرمسرا را در بر می‌گیرد. گل سرخ و لاله که مورد پسند ایرانیان است، بدین باغچه‌ها زیبایی و جلوه خاصی می‌بخشد و بر باغهای اندورن درختان پربرار و انبوهی سایه می‌افکند.

حرمسراها بسیار وسیع و از قسمت‌های مختلفی تشکیل شده است. هر زن اتاقی مخصوص به خود دارد. کودکان که تعدادشان بسیار زیاد است و هم‌چنین کنیزان هریک اتاق‌های مخصوصی دارند. هر حرمسرا، دارای انبارها، حمام‌ها، انبار تغذیه و خوابگاه خاص رئیس خانواده است. مردان ایرانی فقط در حرمسرا، خود را آزاد احساس می‌کنند. هنگامی که مردان ایرانی مهمان متشخصی نداشته باشند، در حرمسرا به اتفاق زنان و فرزندان غذا می‌خورند، ولی در این حال نیز سفره جداگانه‌ای برای آنها گسترده می‌شود، و اگر قرار باشد که کسی بر سر سفره خویش بنشانند، این کس شخصی جز زن

ارشد که لقب، بیوک خانم یا خانم بزرگ دارد، نخواهد بود.

ایرانیان نیز به مانند همه مشرق زمینی‌ها، زنان متعددی می‌گیرند و در خریدن کنیز آزادند. کنیزان به محض این که با صاحب خود هم بستر شدند، از بردگی آزاد می‌شوند. و اگر نیکبختی به آنان روی آور شود ممکن است جزو زنان صیغه‌ای درآیند.

احترام نسبت به زنان ارشد حتمی است. زنانی که سابقهٔ بیشتری در حرمسرا دارند در پیش چشم غریبه‌ها جاه و مقام خود را به رخ آنان می‌کشند و از این کار لذت می‌برند.

کنیزان علاوه بر خدمت به یکی از زنان حرمسرا که بدان وابسته‌اند ملزم به انجام وظیفه خاصی از قبیل اطافرداری، کارگری حمام، آواز خوانی یا رقاصی هستند. کنیزانی که در یکی از این دو رشته اخیر هنری داشته باشند، ممکن است به خدمت رئیس خانواده گمارده شوند.»

## طلاق و وضع بیوه‌زنان

طلاق و وضع بیوه‌زنان

«مردان ایرانی حق دارند تا سه بار زن خود را طلاق دهند و باز رجوع کنند. اما بار چهارم این حق از آنان سلب می‌شود، مگر اینکه زن مطلقه با مرد دیگری ازدواج کند و لاقبل یک شب همسر او باشد و سپس از وی جدا شود.

این رسم عجیب گاهی در میان طبقات مشخص نیز دیده می‌شود ولی برای این که از ناخوشابندی این امر جلوگیری کنند، نجبا و اعیان بیشتر یکی از غلامان خود را به عنوان (محلل) انتخاب می‌کنند.

زن مطلقه حقی نسبت به فرزندان خود اعم از ذکور و اناث ندارد. در مشرق زمین پس از طلاق فرزندان به پدر می‌رسند. پدران سلطه و اختیار بی حد و حصری نسبت به آنان دارند. پسران در هر سن و سالی در حضور پدر بدون اجازه وی حق نشستن ندارند.

مردان حق دارند بی چون و چرا زنان خود را طلاق دهند، اما زن‌ها نیز در سه مورد حق درخواست طلاق دارند.

هنگامی که شوهر از دادن نفقه عاجز باشد.

در صورتی که به قید قسم ثابت کنند که مرد تمایلات انحرافی دارد.

موقعی که به قید قسم شوهر خود را به ناتوانی جنسی متهم سازند.

زنان مطلقه، جهیزه و زر و زیور و آنچه را که شوهر برای آنها خریده است به همراه می‌برند، اگر خلاقی در میان نباشد حق گرفتن مهر نیز دارند.

زن شوهر مرده، حق دارد در (حرم) باقیمانده و یا به میل خود هر جا که بخواهد برود ولی اگر دارای فرزند نباشد، ارث بسیار ناچیزی از ماترک شوهر می‌برد. اما اگر شوهر جز او دارای زنان صاحب اولاد و کنیزان دیگر نباشد، تا موقعی که در منزل شوهر فقید خود باقی بماند، حق استفاده از اموال او را دارد. در غیر این صورت اموال به اقارب شوهر به ارث می‌رسد. در این حال زن جز مهر خویش از اموال شوهر، حقی نخواهد داشت.<sup>(۱)</sup>

## بعضی از معتقدات و رسوم در این دوره

بعضی از معتقدات و رسوم در این دوره

(نقل از کتاب پروفیسور هانری ماسه فرانسوی)

خرافات و رسوم در هر جامعه‌ای زائیده عقاید و افکار و تخیلات و آرزوها است و می‌تواند بسیاری از نکات اجتماعی و حوادث تاریخی را برای محققان روشن نماید. در دوران صفویه و قاجاریه عقاید و آداب و رسوم و وجود داشته که بعضی از آنها معرف ضعف فرهنگ عمومی جامعه است. قسمتی از آن عقاید خرافی با پیشرفت علوم و روشن شدن افکار عمومی رها شده و متروک گردیده است و بعضی از آنها با این که مردم به عدم صحت آن پی برده‌اند، گاهی مورد توجه است.

به عنوان نمونه به بعضی از مطالب کتاب معتقدات و آداب ایرانی تالیف پروفیسور هانری ماسه که سالها در ایران بود، اشاره می‌نمایم.

مردم در مورد گرفتن ماه و خورشید (خسوف و کسوف) عقیده دارند که علت آن این است که اژدهایی ماه یا خورشید را در دهان خود گرفته است، به همین جهت به پشت بام می‌روند و یک ظرف مسی را به صدا در می‌آورند، که اژدها از صدای مس بترسد و ماه را رها کند در این باره شعری هم سروده شده که به شاطر عباس صبوحی منسوب است.

به روی زاده مسگر نشسته گرد سیاه صدای مس به فلک می‌رسد که ماه گرفت

اگر در موقع گرفتن ماه و خورشید، زنی که حامله است به بدن خود دست بزند، همان جای بدن بچه‌اش که در رحم است، تیره خواهد شد.

اگر زنی حامله باشد و بوی غذایی که مورد علاقه اوست، استشمام کند، اگر کمی از آن غذا به او ندهند، چشم بچه‌اش زاغ خواهد شد.

برای تشخیص اینکه نوزاد پسر خواهد بود یا دختر، اگر زن حامله در موقع حرکت پای راستش را جلو بگذارد، نوزاد پسر است و اگر پای چپ را بگذارد طفلش دختر است.

اگر زن باردار خوش خلق و زرنگ باشد، بچه‌اش پسر است اگر اخمو و سست باشد طفلش دختر است.

اگر چشمان زن باردار را به بندند و یک کارد و یک قیچی جلوی او بگذارند، اگر قیچی را برداشت، بچه‌اش دختر است و اگر چاقو را برداشت طفلش پسر است.

اگر زنی هنگام فارغ شدن، درد زیاد داشته باشد سفره نان را به شکم او می‌بندند تا درد ساکت شود، در بعضی از شهرها وقتی زن موقع وضع حمل دچار مشکلات می‌شود چادر او را پیش بقال محله‌گرو می‌گذارند و با پول آن خرما می‌خرند و به رهگذران می‌دهند، آنها دعا می‌کنند و زن باردار فارغ می‌شود.

اگر بخواهند نوزاد باهوش شود جفت جنین را در سوراخ موش می‌گذارند. اگر بند ناف را در توالت بیاندازند، بچه ثروتمند می‌شود و اگر در خاک‌روبه بیاندازند بچه ولگرد و هرزه خواهد شد.

اگر جلو بچه، هفت روزه شمشیر برهنه بگذارند، دلاور و شجاع خواهد شد.

مرسوم است که چند پیاز به سیخ می‌کشند و بالای سر زائو در یک گوشه اطاق آویزان می‌کنند که آل جگر او را نخورد (آل عفرتی است که موهای بور دارد و اگر فرصت پیدا کند جگر زائو را در می‌آورد. آل یک نام قدیمی شیطان است و همان F-A. Margana در داستانهای یونانی است) اگر مهره‌های پشت بچه را بشمارند، ممکن است بچه بمیرد.

اگر گهواره خالی را تکان بدهند گوش بچه درد خواهد گرفت. اگر کف دست بچه را ببوسند بچه خسیس خواهد شد و اگر کف پایش را ببوسند دیر راه خواهد افتاد.

اگر طفلی دو سه تا از مژگان‌ش بهم بچسبد، می‌گویند او را چشم زده‌اند، وقتی که طفل در خواب است مژگانهای بهم چسبیده را می‌چینند و در آب می‌ریزند و برای شناختن کسی که طفل را چشم زده است، به ترتیب زیر تخم مرغ می‌شکنند.

بالای پوست تخم مرغ نام مادر بچه و پایین نام پدر را با ذغال می‌نویسند و بعد نام تمام کسانی که بچه را دیده‌اند، به زبان می‌آورند و علامتی روی تخم مرغ می‌گذارند.

تخم مرغ را لای پیراهن بچه می‌گذارند، و یک سکه بالای تخم مرغ قرار می‌دهند و تخم مرغ را عمودی در میان پارچه با دو دست نگاه می‌دارند و یک یک نام اشخاص را می‌برند و به تخم مرغ که سکه بالای آن قرار گرفته است فشار می‌دهند، هرکس که چشم زده باشد وقتی که نامش را می‌برند تخم مرغ خواهد شکست.

**توپ مروارید** - این توپ در جنگ با پرتقالیها، به دست سربازان شاه عباس افتاد، در زمان قاجاریه یکی از مکان‌های بست، محل این توپ بوده است. این توپ نه تنها محل بست نشستن متصرفین بود، بلکه باعث بخت‌گشایی زنان نیز بوده است.

در چهارشنبه آخر سال، نزدیک غروب، دختران جوان از زیر توپ رد می‌شدند و عقیده داشتند که بزودی شوهر خواهند کرد، زنان شوهردار هم عقیده داشتند که این توپ حاجت آنها را برآورده می‌کند و ضمن خواندن دعا و عبور از زیر توپ پارچه‌ای به توپ می‌بستند.

**فال گوش** - شب چهارشنبه آخر سال در سر چهارراهها و کوچه‌ها می‌ایستند و به حرفهای رهگذران گوش می‌دهند. اگر حرفهای خوب و امیدوارکننده بشنوند به فال نیک می‌گیرند و اگر صحبت‌های مایوس‌کننده بشنوند به گوینده ناسزا می‌گویند.

**قاشق زنی** - شب چهارشنبه سوری برای شفای بیمار، زنان یک کاسه و یک قاشق بر می‌دارند و به در هفت خانه می‌روند و قاشق را به کاسه می‌زنند هرکس چیزی از قبیل حبوبات برنج در کاسه می‌ریزد. با چیزهایی که در کاسه ریخته شده آتش می‌پزند و به بیمار می‌دهند، به امید این که حتماً حالش خوب خواهد شد.

وقتی که باران نیارد، از پشت بام خانه روی یک خر خاکستری آب می‌ریزند و عقیده دارند که باران خواهد بارید. و برای این که از آمدن باران جلوگیری کنند دیگ سیاهی را در معرض باران قرار می‌دهند و چهل بار حرف (ق) را روی کاغذ می‌نویسند و آویزان می‌کنند هر وقت حرف‌های (ق) به وسیله آب باران شسته و محو شد، باران بند می‌آید و یا به ریسمانی به نام چهل کچل، چهل گره می‌زنند و این ریسمان را به ناودان رو به قبله می‌بتندند (در آن دوره کچل زیاد بود و تصور می‌کنم حالا پیدا کردن چهل کچل مشکل باشد)

**پیش‌بینی هوا** - اگر هاله‌ای اطراف ماه باشد، علامت باریدن باران است. هنگام غروب اگر ابرها سرخ‌رنگ باشد، هوای فردا آفتابی است اگر صبح ابرها سرخ باشد، علامت بارندگی است. چراغی را به آرامی فوت می‌کنند اگر شعله سرخ باشد هوا خوب خواهد بود و اگر سفید باشد باران می‌آید، اگر در موقع باریدن باران، شغال زوزه بکشد و سگ به او پاسخ دهد هوا خوب خواهد شد.

زلزله - زمین روی شاخ گاو و گاو روی ماهی قرار گرفته است وقتی گاو خسته می شود زمین را از شاخی به شاخ دیگر منتقل می کند در نتیجه زلزله به وجود می آید.

اگر گریه ای جلوی خانه دست و رویش را به شوید مهمان خواهد آمد.

اگر سنگ اوائل شب پارس کند، به فال بد گرفته می شود.

اگر در گله نخستین بره ای که به دنیا می آید، سیاه باشد آن سال بد خواهد بود و اگر سفید باشد سال پر برکتی در پیش است.

دیدن خر خاکی پیش از نوروز و بعد از نوروز خوش یمن است، اگر کسی در ایام نوروز خر خاکی بگیرد، ثروتمند خواهد شد.

خروس اگر بی موقع بخواند شوم است و سرش را باید برید.

اگر صبح زود کلاغ قارقار کند، خبر خوشی خواهد رسید.

اگر به گربه آب پاشند پشت دست زگیل در می آید. گربه سیاه جن است اگر کسی او را اذیت کند، مورد آزار اجنه واقع خواهد شد.<sup>(۱)</sup>

برای اطلاع بیشتر از آداب و رسوم و معتقدات این دوره به کتاب معتقدات و آداب ایرانی تألیف هانری ماسه مستشرق فرانسوی، ترجمه آقای دکتر مهدی روشن ضمیر مراجعه فرمائید.

## مختصری از سفرنامه یوشیداماسارو درباره

### اوضاع اجتماعی ایران

مختصری از سفرنامه یوشیداماسارو درباره...

یوشیدا ماسارو - اولین سفیر ژاپن که در زمان ناصرالدینشاه به ایران آمده است در سفرنامه خود درباره اوضاع اجتماعی ایران مطالبی نوشته است که در زیر بعضی از نظرات او نوشته می شود: ... از بوشهر که حرکت کردیم در یکی از دهات میان راه عده زیادی دور ما حلقه زدند و هرکدام بیماری را همراه آورده بودند و تصور می کردند که ما پزشک هستیم و همه می گفتند (حکیم صاحب) به ما دارو بدهید. یکی از همراهان من گفت بهتر است داروهای همراه ببریم چون در دهات دیگر مردم از ما برای بیماران خود دوا می خواهند بهتر است داروئی بی اثر همراه داشته باشیم، برای انجام این امر مقداری گرد سدیم را با آب مخلوط کردم و به هر بیماری که مراجعه می کرد یک لیوان می دادم آنها هم سبدهایی پر از میوه، انگور، خربزه و میوه های دیگر به عنوان شکر می آوردند و می گفتند شما دکتر خارجی هستید و دستتان شفا است.

در دهات دیگر بهمین ترتیب رفتار کردیم چون چاره ای نبود، آنها قبول نمی کردند که ما طبیب نیستیم. از بوشهر به شیراز مدت دو هفته در راه بودیم تا به شیراز رسیدیم در این شهر شاهزاده معتمدالدوله فرهاد میرزا عموی ناصرالدینشاه حکومت می کرد، او اطلاع داشت که ما از خاور دور می آئیم، عده ای سوار به استقبال ما فرستادند.

ایرانیان که بدیدن ما می آمدند دو زانو روی فرش می نشستند همانطور که ما دو زانو نشسته بودیم آنها پرسیدند که طرز نشستن دو زانو را از کجا یاد گرفته ایم آنها نمی دانستند که در ژاپن هم مردم دو زانو روی زمین می نشینند.

در پذیرائیها علاوه بر چای کشیدن قلیان هم رواج داشت (قلیان کوزه ای است که چوبی میان تهی در آن می گذارند و بالای آن سرفلیان که جای تنباکو و آتش است قرار می دهند) کوزه های قلیان بسیار زیبا است، اعیان و اشراف روی قلیانشان سنگهای قیمتی از قبیل یاقوت، الماس و فیروزه دیده می شود. سه روز بعد از رسیدن به شیراز حاکم به ما وقت ملاقات داد، خانه حاکم قصر مجللی بود که خدمه های زیادی با لباسهای رنگین و زیبا مشغول انجام خدمت بودند.

پس از حضور و مذاکرات مختلف درباره وضع ژاپون و اوضاع اقتصادی و اجتماعی آنجا شاهزاده ما را مرخص کرد و به من گفت چون شما به سفر دوری می روید (تهران) اسب خوبی لازم



دارید، از اصطبل من هریک از اسبهای مرا که پسندید بردارید من به اصطبل رفتم و اسبی را انتخاب کردم. روزی که قرار بود از شیراز برویم مهتر اصطبل اسبی را آورد ولی آن اسبی نبود که من انتخاب کرده بودم. علاوه بر این بیست تومان هم از من برای مخارج چند روزه اسب خواست که چاره‌ای جز پرداخت نداشتم و نمی‌توانستم به حاکم مراجعه کنم و جریان را بگویم. در تهران این جریان را با تامسون Thomson کاردار سفارت انگلیس در میان گذاردم او خندید و گفت برای من هم نظیر این جریان رخ داده است.

من برای حاکم ظرفهای سفالی و لعابی و چینی ساخت ژاپن را به عنوان پیش‌کش فرستادم از شیراز با همراهان عازم تهران شدیم، اطراف تهران دروازه‌های زیبایی داشت که با کاشیهای رنگارنگ تزیین شده و شهر را احاطه کرده بود که در مواقع لزوم با بستن دروازه‌ها از ورود دشمنان جلوگیری کنند و در مواقع ورود کاروانهای تجارتي مالیات مقرر را دروازه بانان دریافت نمایند. تهران در هتل پره وو که یک نفر فرانسوی آنرا اداره می‌کرد منزل کردیم، این هتل بسیار تمیز و دارای سالن پذیرائی، سالن بیلارد و کتابخانه بود و بیشتر اروپائیا در این جا سکونت می‌کردند. مترجم هندی ما رام چندرا به وزارت خارجه ورود ما را اطلاع داد و در نتیجه عده‌ای سوار برای استقبال ما آمدند.

در تهران فقط پنج نمایندگی سیاسی از کشورهای روس - انگلیس - فرانسه - اتریش و عثمانی وجود دارد و علاوه بر این نمایندگان، عده‌ای از افسران اتریشی و روسی به تعلیم سربازان ایرانی اشتغال دارند، عده‌ای هم برای تبلیغ آئین مسیحیت از طرف کلیسا در ایران به انجام وظیفه خود مشغولند. خارجیه‌های مقیم تهران همه می‌گفتند که زندگی در اینجا سخت است، آنها همه وسائل مورد نیاز خود به خصوص مشروب و مواد غذایی را از کشور خودشان می‌آورند.

او می‌نویسد: بازاریان بسیار متجاوز و گرانفروش هستند یک روز می‌خواستم چیزی بخرم قیمتش بنظرم گران آمد فروشنده به خدا قسم می‌خورد که گران نگفته است بوسیله مترجم به او گفتم نام خدا را می‌بری و دروغ می‌گوئی با کمال خونسردی گفت من به غیر مسلمان می‌توانم دروغ بگویم خدا ما را برای این دروغ کیفر نمی‌دهد.

## آرتش

بیشتر سربازان شاه از ایل قاجار بودند و اگر سربازی میمرد پسرش به جای او استخدام می‌شد در قشون قاجار از سنین مختلف وجود داشت از جوان پانزده ساله تا مرد هفتاد ساله. ۷۵۰۰ تن از

سربازان در تهران مستقر بودند که تحت نظر افسران اطریشی و روسی آموزش می دیدند. افسران و مامورین دولت از جیره غذای سربازان برای خود برمی دارند در میان سربازان افراد ناقص و علیل هم بودند، بعضی یک پا نداشتند یا یک چشمشان کور بود.

## دادگستری

نظام کیفری در ایران بر پایه احکام قرآن است و قضاوت و تعیین مجازات به عهده مجتهدین و علمای مذهبی است، در موارد خیانت به مملکت و جاسوسی و سوء قصد به شاه، تعیین مجازات به عهده شاه مملکت است، شلاق زدن - بریدن دست و کور کردن از مجازاتهای معمول است، در مواردی که جرایم در حد بالا باشد دازدن و سربریدن است.

## طب و درمان

پس از مراجعت ناصرالدین شاه از اروپا مدرسه سلطنتی دارالفنون تأسیس شد که در آنجا ادبیات، علوم و طب تدریس می شد تعداد شاگردان این مدرسه در حدود ۶۰ نفر بود. مردم ایران کمتر به طبیب مراجعه می کردند و از رویه های قدیمی و خوردن داروهای محلی استفاده می نمودند، هنگام احساس لرز دست و بدنشان را گرم می کردند اگر تب داشتند بدن را خنک می نمودند. رایج ترین راه درمان امراض، حجامت یا خون گرفتن از بدن بود، بادکش کردن نیز یکی از طرق درمان دردها بود، مردم ایران در مواقعی که مریض می شدند به درمان داروئی زیاد عقیده نداشتند بیشتر به خداوند توکل می کردند و درمان خود را از خدا می خواستند.

ناصرالدین شاه کوشید که تا شیوه طب و درمان امراض را که در اروپا رواج داشت در ایران معمول سازد ولی مردم به روش قدیم خود در معالجات پای بند بودند، اما بعضی از روشنفکران می دانستند که داروهای جدید مفید و معالج است، در اواخر بیشتر مردم دهات نیز به طب جدید آگاهی پیدا کرده بودند بطوری که هر جا ما می رفتیم دور ما جمع می شدند و ما را حکیم صاحب می خواندند و برای امراضشان دارو می خواستند.

ایرانیها به رمال و غیبگو مراجعه می کنند و از سرنوشت خود بوسیله آنها آگاهی پیدا می نمایند اگر بخواهند درباره چیزی و یا کاری تصمیم بگیرند به طالع بین مراجعه می نمایند تا وقت سعد و نحس کار را به آنها بگوید.

لباس ایرانیها گوناگون است و به وضع اجتماعی آنها بستگی دارد، بزرگان و درباریان و اشراف

کلاه پوستی بر سر می‌گذارند، جامه آنها گشاد و تا روی پا بلندی آن می‌رسد آنها چادر بر سردارند که سر تا پای آنها را می‌پوشاند و فقط چشم‌ها از پشت روپنده توری کمی دیده می‌شود در مدتی که من در تهران بودم نتوانستم صورت زن‌ها را ببینم.

غذای اصلی مردم ثروتمند برنج است که با روغن و گوشت گوسفند می‌خورند، او می‌نویسد ایرانیها معمولاً با دست چپ لقمه بر می‌دارند (معلوم نیست در کدام شهر این رسم بوده یا نویسنده اشتباه کرده است) ایرانیها پس از خوردن غذا دستهایشان را می‌شویند و برای شستن دست‌ها از آفتابه و لگن استفاده می‌کنند. ایرانیها عادت دارند که با غذای خود پیاز و سیر بخورند.

### عید شتر قربانی

هرسال در ارک جشن بزرگی دارند که در این مراسم شتری را قربانی می‌کنند و گوشت آنرا به وزیران و اشراف مملکت می‌دهند، در این روز شاه و بزرگان دولت با لباسهای فاخر در کنار قربانگاه ایستاده‌اند، مامورین کشتن شتر پس از کشتن حیوان گوشت آنرا بین اعیان دولت تقسیم می‌کنند، ایرانیان عقیده دارند که گوشت شتر قربانی شفابخش است.

### شرفیابی به حضور ناصرالدین شاه

ما از ژاپن کالا و نمونه‌های تجاری زیادی آورده بودیم این اجناس را در خانه‌ای که برای اقامت ما داده بودند پشت پنجره‌های ساختمان به نمایش گذاشته بودیم، از بزرگان دولت و اروپائیان مقیم تهران و بازرگانان دعوت می‌کردیم که این نمونه‌ها را ببینند، بهترین نمونه اجناس را برای دیدن شاه فرستادیم که مورد قبول واقع شد.

اجازه شرفیابی به حضور شاه بوسیله امین الملک به ما ابلاغ گردید که روز ۲ اکتبر ۱۸۸۰ م به کاخ برویم وزیر خارجه شخصی را فرستاد که به ما آداب لازم و طرز گفتگو با شاه را به ما بیاموزد. روز موعود به کاخ رفتیم وزیر خارجه به ما ابلاغ کرد تا کفش‌هایتان را در آورید به وزیر خارجه گفتم در ژاپن هرگاه کسی بی‌کفش به حضور امپراطور برود، کمال بی ادبی است پس از گفتگو در این باره بالاخره اجازه دادند ما با کفش به تالار مخصوص برویم.

روزی که به حضور ناصرالدین شاه بار یافتیم، شاه لباس زیبا و برازنده‌ای پوشیده بود، کلاهی از ماهوت سیاه که با الماسی آنرا زینت داده بودند و پر طاووسی هم بر بالایش دیده می‌شد بر سر داشت، شاه لباس نظامی از پشم تیره رنگ در بر کرده بود که سرشانه هایش با الماس و یاقوت زینت

یافته و دکمه‌های جلو بالاپوش هم از الماس بود، شمشیری هلالی شکل بر میان بسته بود که غلافی از پوست کوسه داشت، این جنس غلاف را در ژاپن سامازایا Samazaya می‌گویند.

شاه غرق در جواهر بود، صندلی که او بر آن جلوس کرده بود نیز جواهرنشان و پوشیده از سنگهای قیمتی بود، مترجم شاه بطور خصوصی به من گفت که الماسهایی که سرشانه لباس شاه نشانده شده دریای نور و تاج ماه از گنجینه جواهر سلطنتی است، ناصرالدین شاه در این هنگام ۵۲ سال داشت اما جوانتر می‌نمود، شاه بلند قد و تناور نبود و پوستی گندم‌گون داشت، چشمانی نافذ و روشن در صورتش می‌درخشید که نشان از دلیری می‌داد چنین دریافتم که او باید مردی باهوش، کارآمد و نیک نفس باشد، چهره‌اش مصمم و جدی نشان می‌داد، چنین می‌نمود که با درباریان و کارگزارانش سختگیر است.»

ناصرالدین شاه بر روی تختی در بالای تالار نشسته بود من در آستانه تالار ایستادم و تعظیم کردم و مطالب زیر را به شاه عرضه داشتم:

«این ناچیز از بندگان امپراتور ژاپن است. امپراتوری ژاپن مأموریتی به رسالت به این رعیت خود داد، که آن را با افتخار پذیرفت و سعادت آن را یافت که از ژاپن به این درگاه آید. امپراتوری ژاپن ادعیه و آرزوی خود را برای دوام سلامت و بقای سلطنت و اقتدار و عظمت اعلیحضرت همایون شاهنشاه و صلح و سعادت ملت ایران تقدیم می‌کند. این کمترین یسی خوشوقت و سرافراز است که به زیارت وجود مبارک نایل آمده است. اعتقاد دارم که اعلیحضرت شاهنشاه سرشار از بینش و بصیرت و خردند و هیأت سفارت ژاپن بخت آن را داشته است که در سایه برکت وجود و به مایه سجایایی که خداوند در نفس نفیس اعلیحضرت ودیعه گذاشته است از پذیرایی و نوازش خاص برخوردار شود. این احساس و تفاهم می‌تواند آغاز فرخنده‌ای برای رابطه و مبادله میان (دو ملت) شرق و غرب آسیا باشد. اعتقاد دارد که شاهنشاه کارهای درخشانی به انجام رسانده و به توفیقای شایان نایل آمده‌اند که مایه حیرت و تحسین ممالک عالم تواند بود. شاهنشاه به این موهبت توانسته‌اند دولت ایران را هدایت و ملت را رهبری فرمایند و اصلاحات و ابداعات بسیاری را بنیاد نهند. قدرت و اعتبار و نفوذ ایران در جهان رو به تزاید و عظمت ایران نمایان و درخشان است.»

«پیشرفت و تعالی سطح تمدن خواست واقعی و آرزوی قلبی مردم ایران می‌باشد، به درجه‌ای که در تاریخ ایران سابقه نداشته است. مباحی و شاکر است که شاهنشاه این همه دلسوز و مهربان و رئوف و مردم نوازند. همچنین اعتقاد دارد که اعلیحضرت امپراتور ژاپن هم چندان روح رأفت و شفقت دارند که احساسات دوستی شاهنشاه را پاسخ مناسب گویند.»